هوالعلیم

تبیین و شرح نکاتی از آیۀ شریفۀ:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا... صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾

عید قربان ١٤٢١هجری قمری

بیانات:

آیة اللَه حاج سیّد محمد محسن حسینی طهرانی

قدّس اللَه سرّه

بِسمِ اللَهِ الرّحمٰنِ الرّحیمِ

 الحَمدُ لِلهِ الواصِلِ الحَمدَ بِالنّعَمِ و النّعَمَ بِالشّکرِ، نَحمَدُهُ عَلَی آلائِهِ کَما نَحمَدُهُ عَلَی بَلائِهِ، و نَستَعِینُهُ عَلَی هذه النُّفوسِ البِطاءِ عَمّا أُمِرَت بِهِ، السِّراعِ إلَی ما نُهِیَت عَنهُ، و نَستَغفِرُهُ مِمّا أحاطَ بِهِ عِلمُهُ و أحصاهُ کِتابُهُ؛ عِلمٌ غیرُ قاصِرٍ و کِتابٌ غیرُ مُغادِرٍ. و نُؤمِنُ بِهِ إیمانَ مَن عایَنَ الغُیوبَ و وَقَفَ عَلَی المَوعودِ؛ إیمانًا نَفَی إخلاصُهُ الشِّرکَ و یَقِینُهُ الشَّکَّ. و نَشهَدُ أن لا إلهَ إلّا اللَهُ وَحدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، و أنّ محمدًا صلّی اللَه عَلَیهِ و آلهِ و سَلّمَ عَبدُهُ و رَسولُهُ؛ شَهادَتَینِ تُصعِدانِ القَولَ و تَرفَعانِ العَمَلَ، لا یَخِفُّ مِیزانٌ توضَعانِ فِیهِ و لا یَثقُلُ مِیزانٌ تُرفَعانِ [مِنهُ] عَنهُ. أوصِیکُم عِبادَ اللَهِ بِتَقوَی اللَهِ الَّتِی هی الزّادُ و بِها المَعاذُ؛ زادٌ مُبلِغٌ و مَعاذٌ مُنجِحٌ، دَعا إلَیها أسمَعُ داعٍ و وَعاها خَیرُ واعٍ، [فَأسمَعَ داعِیها و فازَ واعِیها].[[1]](#footnote-1)

 ﴿بِسۡمِ ٱللَهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ \* إِذَا جَآءَ نَصۡرُ ٱللَهِ وَٱلۡفَتۡحُ \* وَرَأَيۡتَ ٱلنَّاسَ يَدۡخُلُونَ فِي دِينِ ٱللَهِ أَفۡوَاجٗا \* فَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ وَٱسۡتَغۡفِرۡهُ إِنَّهُۥ كَانَ تَوَّابَۢا﴾.[[2]](#footnote-2)

 اللَهمّ أفِض صِلَةَ صَلَواتِکَ و سَلامَةَ تَسلِیماتِکَ علَی أوّلِ التّعَیّناتِ المُفاضَةِ مِن العَماءِ الرَّبّانِی، و آخِرِ التَّنَزُّلاتِ المُضافَةِ إلَی النَّوعِ الإنسانِی، المُهاجِرِ مِن مَکةَ، کان اللَهُ و لَم یَکُن مَعَهُ شَیءٌ ثانِی.[[3]](#footnote-3) و صَلّ و سَلّم علی عِترتِه الطّیّبین الطّاهرین الهُداة المَهدیّین لا سیّما بقیّةاللَه فی الأرضین الحُجّة ابن الحَسن العسکری عجّل اللَه تعالی فرجُه الشّریف و جَعَلَنا مِن شیعَته و مَوالیه و الذّابّین عنه.

## نکات موجود در آیۀ ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا... صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾

أعوذ باللَه مِن الشّیطان الرّجیم

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحیم

 ﴿وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا مُوسَىٰ بِ‍َٔايَٰتِنَآ أَنۡ أَخۡرِجۡ قَوۡمَكَ مِنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ وَذَكِّرۡهُم بِأَيَّىٰمِ ٱللَهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّكُلِّ صَبَّارٖ شَكُورٖ﴾.[[4]](#footnote-4)

 «ما موسی را به‌سوی قومش فرستادیم تا آنها را از ظلمات خارج کند و داخل در نور قرار بدهد و آنها را به ایام‌اللَه متوجه کند. در این مسئلۀ خروج از ظلمات به نور و تذکر به ایام‌اللَه، آیاتی است برای افرادی که خیلی اهل صبر و بردباری و تحمل هستند، و در عین صبر و بردباری و تحمل، شاکر نعمات الهی هم هستند.»

 خداوند در این آیۀ شریفه نکاتی را متذکّر می‌شود: نکتۀ اول مسئلۀ ظلمات است. باید ببینیم ظلمات چیست؟ نکتۀ دوم مسئلۀ نور است که می‌فرماید: «آنها را از ظلمات خارج کن و داخل در نور کن!» نکتۀ سوم مسئلۀ ایام‌اللَه است که می‌فرماید: «آنها را متوجه ایام‌اللَه کن!» ایام‌اللَه چیست که خداوند تِلو دخول به نور و خروج از ظلمات، تذکر به ایام‌اللَه را مندرج می‌کند؟! نکتۀ دیگر، مسئلۀ صبر است. صبر در اینجا چه معنایی دارد؟ آن‌هم نه صبر تنها، بلکه صبر به صیغۀ مبالغه! صبّار یعنی کسی که خیلی اهل تحمل است، کسی که خیلی بردبار و خیلی متحمل و صبور است. و آخرین نکته، مسئلۀ شکر است. چه مطلبی مترتب می‌شود که خداوند می‌گوید: این افرادی که صبر می‌کنند، شکور هم هستند و خیلی شکر می‌کنند؛ یعنی نه‌تنها شاکر هستند، بلکه شکور هستند! صفت مُشبِهه دلالت بر مبالغه می‌کند. در اینجا هم صبّار دارای معنای ظریف و لطیفی است و هم شکور دارای معنای دقیقی است. خداوند این نکات را در این آیه بیان می‌کند؛ آیه‌ای که مناسبت با امروز و این ایام دارد.

 اولاً ظلمات چیست که خداوند می‌فرماید: ﴿أَنۡ أَخۡرِجۡ قَوۡمَكَ مِنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ﴾. آیا ظلمت، بودنِ در این دنیا و استفاده از این مواهب دنیویۀ الهیه است؟! این معنا ندارد! اگر این دنیا خلاف مشیت و اراده و رضای پروردگار بود، چرا باید این بدن عنصری و مادی ما خلق شود؟! و چرا باید تکامل ما در این بدن تحقق پیدا کند؟! و چرا ما مانند سایر مجردات و خلایق منحاز از ماده، دارای آن کمال روحی و مرتبۀ وجودی نباشیم؟! و اصلاً مگر غیر از این است که این دنیا ظهوری از ظهورات جمالیۀ پروردگار و مَظهری از مظاهر عالم کون و عالم خلق است؟! پس نفس این دنیا نمی‌تواند ظلمت باشد؛ چون نفس این دنیا و به عبارت دیگر عالم ماده و عالم کون و فساد، خلقی از خلایق پروردگار و وجودی از انحاء وجودات متنازلۀ از وجود بسیط و بالصرافه است، و نمی‌شود پروردگار متعال از جمال الهی که به‌صورت عالم دنیا تجلّی پیدا کرده است، تعبیر به ظلمت کند! پس منظور از ظلمت چه می‌تواند باشد؟

 در یک عبارت مختصر و مُجمل، ظلمت عبارت است از انصراف تعلّق این دنیا به مبدأ فعال و مبدأ مرید و مبدأ اعلای خود! ظلمت عبارت است از انصراف انسان از اتکای این دنیا به دستی پشت پرده و غیب که مدیر و مدبّر این عالم است و نسبت به مسبَّب، جنبۀ سببیّت و علّیت دارد. ظلمت عبارت است از غفلت در اتکای این مظاهر به آن ظهور ازلی؛ و به‌واسطۀ این غفلت، جهت استقلال دادن و آن را منحاز از اراده و مسیر تکاملی خود دانستن و به دنیا از روی جهل توجه کردن و دنیا را مَقرّ نه مَمَرّ دانستن[[5]](#footnote-5) و تمام همّ و غمّ خود را برای دنیا و عمران و آبادی آن صرف کردن! این می‌شود ظلمات. [و در یک جمله،] ظلمات یعنی [به مظاهر] جنبۀ استقلالی دادن؛ و نور یعنی به آنها جنبۀ وساطت و آلیّت و مَعبَر دادن!

 ﴿أَنۡ أَخۡرِجۡ قَوۡمَكَ مِنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ وَذَكِّرۡهُم بِأَيَّىٰمِ ٱللَهِ﴾ یعنی قوم خود را از ظلمات خارج کن؛ زیرا آنها تا به‌حال دنیا را مقرّ پنداشته‌اند و نسبت به آن نظر استقلالی داشته‌اند و نسبت به مبدأ که ماورای این دنیا است و مآل ما به‌سوی آن است، توجهی نداشته‌اند و زندگانی را فقط زندگانی این دنیا می‌دانند.

 مانند منطق مادّیین که خداوند متعال از آن تعبیر می‌کند:

﴿إِنۡ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنۡيَا نَمُوتُ وَنَحۡيَا وَمَا نَحۡنُ بِمَبۡعُوثِينَ﴾؛[[6]](#footnote-6) «حیات ما فقط آن چیزی است که در آن زندگی می‌کنیم. موت ما فقط آن چیزی است که برای ما در این دنیا اتفاق می‌افتد و ما پس از این دیگر عالَمی نداریم.»

 [آنها می‌گویند:] پروندۀ ما در همین دنیا باز و به همین دنیا ختم می‌شود و مسئله و مرتبه و عالم دیگری در پس این دنیا نیست. آنها تمام همّ و غمّ خود را برای عمران این دنیا و بهتر زیستن و بهتر لذت بردن در آن و تکیّف و تنوع بیشتر و استفادۀ نفسانی بهتر از آن و توغّل در کثرات به‌کار می‌برند. دنیا را برای دنیا و فقط برای گذر عمر می‌خواهند و نسبت به آن، جهت استقلال می‌دهند؛ نه جهت تبعی و مجازی! این منطق، منطق مادّیین است، همان‌طور که می بینیم!

 در قبال این منطق، منطق الهیّین است که می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ ٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَ لَهِيَ ٱلۡحَيَوَانُ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ﴾؛[[7]](#footnote-7) «منزل آخرت، جای زندگانی است. ای کاش اینها این مطلب را می‌دانستند!»

ای کاش اینها عقل و مغز خود را به‌کار می‌انداختند و متوجه می‌شدند، و ای کاش توغّل در این دنیا آنها را نسبت به این مسئله صارف نمی‌بود و آنها را از این مسئله غافل نمی‌کرد!

 آنها می‌گویند: ﴿إِنۡ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنۡيَا﴾، ولی اینجا می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَ لَهِيَ ٱلۡحَيَوَانُ﴾؛ اگر جایی برای زندگانی و معاش وجود داشته باشد، آن دنیا است! این دنیا، [محلّ] گذر است! این دنیا، [محلّ] عبور است!

 آیا تا به‌حال دیده شده که کسی آن مسافتِ خیابان و کوچه‌هایی را که برای رفتن و رسیدن به منزل خود طی می‌کند، خانۀ خود بپندارد؟! اگر از شما سؤال کنند که منزل شما کجا است، آیا منزل خود را خیابان فلان و کوچۀ فلان آدرس می‌دهید؟! خیابان، کوچه و آدرس، پل عبور برای رسیدن به منزل و محلّ برای وصول به مقصود و مقصد هستند و معنا ندارد انسان در آن کوچه و خیابان و راه، به نظر استقلالی بنگرد و به نظر آلی نگاه نکند! اگر این‌طور باشد، می‌گویند عقل او کم است و او را در زمرۀ عقلا به‌حساب نمی‌آورند؛ زیرا به مَعبر به جنبۀ استقلالی نگاه کرده و از آلیّت به جنبۀ نفسی رسیده است، و این غلط است! لذا کسی در کوچه و خیابان تأمّل نمی‌کند و بیخود وقت خود را نمی‌گذراند، بلکه می‌خواهد آن خیابان و آن کوچه زود تمام شود تا به منزل برسد.

 از دید عقلا و حکما و الهیّون، دنیا ـ همان‌طوری‌که خداوند تعبیر می‌فرماید ـ مَمَرّ است، نه مقرّ؛ یعنی دنیا محلّ قرار نیست! بنابراین افراد نسبت به این مسئله دارای حالات مختلف و ظروف متفاوتی هستند. بعضی‌ها طبق آیۀ شریفه، در این دنیا می‌گویند: ﴿إِنۡ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنۡيَا نَمُوتُ وَنَحۡيَا وَمَا نَحۡنُ بِمَبۡعُوثِينَ﴾؛ و در روز قیامت هم زبان حالشان این است: ﴿أَن تَقُولَ نَفۡسٞ يَٰحَسۡرَتَىٰ عَلَىٰ مَا فَرَّطتُ فِي جَنۢبِ ٱللَهِ﴾.[[8]](#footnote-8)

 روزی می‌آید که روز قیامت است و این نفوسی که دنیا را با آن نظر استقلالی نگاه می‌کردند و اصلاً متوجه آخرت نبودند و برای گذران زندگی و بهتر زندگی کردن، روز را به شب سپری می‌کردند و به مسئلۀ روح و نفس و مآل این دو هیچ توجهی نداشتند، در آن روز می‌گویند: ﴿أَن تَقُولَ نَفۡسٞ يَٰحَسۡرَتَىٰ﴾؛ «ای وای، ای حسرت، ای حسرت ابدی، ای حسرتی که دیگر پایان ندارد!» چرا این حرف را می‌زنند؟ چون دیگر نتیجۀ کار را در آنجا می‌بینند. آنجا که دیگر مثل اینجا غفلت نیست! آنجا حساب است و دیگر عمل نیست؛ الیَومَ عَمَلٌ و لا حِسابَ و غَدًا حِسابٌ و لا عَمَل![[9]](#footnote-9)

 در آنجا وقایع برای آنها مشخّص است. با چشم خود جهنم را می‌بینند. با چشم خود بهشت و نعمات الهی را می‌بینند. از همۀ اینها گذشته، نفس حرمان و نفس محرومیت از نعمات الهی که به‌واسطۀ از دست دادن این سرمایه در دنیا برای آنها پیدا شده، از هر عذابی سوزنده‌تر است!

 در روز قیامت، برای مخالفین و افراد غافل، هیچ عذابی سوزنده‌تر از این نیست که احساس کنند چه سرمایه‌ای را از دست داده‌اند و چه سرمایه‌ای از آنها از بین رفته است.

 من‌باب‌مثال اگر ما در این دنیا مبلغ مُعتنابهی پول داشته باشیم و آن را گم کنیم، شب تا صبح خوابمان نمی‌برد! دائماً حسرت آن را می‌خوریم و می‌گوییم: «ای داد بیداد، ای کاش این مال را در منزل می‌گذاشتم، ای کاش با خودم نمی‌آوردم تا اینکه در خیابان بیفتد و گم شود! اگر من این مال را گم نمی‌کردم، تا به‌حال چه‌کارها با آن می‌کردم! من چه آرزوهایی برای استفاده و تکامل این مال داشتم! تمام آرزوهای من بر باد رفت!» در روز قیامت هم حسرت ابدی متوجه افراد غافل است که می‌گویند: ﴿يَٰحَسۡرَتَىٰ عَلَىٰ مَا فَرَّطتُ فِي جَنۢبِ ٱللَهِ﴾؛ یعنی در دنیا خدا ناظر و مراقب ما بود و همه نوع وسایل و ابزار و آلات تکامل را در اختیار ما قرار داده بود! معنای «جنب اللَه» این است.

 شما خیال می‌کنید این فهمی که خدا به ما داده است، کم چیزی است؟! این موانعی که پروردگار از سر راه ما برداشته، کم چیزی است؟! آن مسائلی که موجب هدایت ما است، آن کلمات بزرگان، آن راه رفته‌شده، آن مطالبی که همین‌طور نسل به نسل و با همت بزرگان و اولیا به گوش ما و به قلب ما رسیده است، کم چیزی است؟! این مطالب و قضایا برای چه کسی آماده و مهیّا شده است؟! اگر ما در اینجا تفریط کنیم و این مطالب را به‌کار نگیریم، نکند که در روز قیامت زبان حال ما هم همین باشد؟! خدا می‌گوید: «من که به تو فهم دادم، تو به افراد دیگر چه‌کار داشتی؟! مگر حساب تو با حساب افراد دیگر یکی است؟! من به تو شعور دادم، من به تو تجربۀ حضور و ملاقات با بزرگان را اعطا کردم، کتاب‌های راهنمای به‌سوی خود را در اختیار تو قرار دادم، رفیقی که تو را در این راه یاری کند در اختیار تو گذاشتم، موانعی که می‌توانست تو را از راه و مقصد و مقصود من باز بدارد، از سر راه تو برداشتم، موقعیت تو را موقعیتی قرار دادم که بتوانی این راه را طی کنی! من تمام اینها را در اختیار تو قرار دادم، اما تو چه کردی؟! تو چه نحوه از اینها استفاده کردی و آنها را به چه نحو گرفتی؟ آیا به جِدّ برخورد کردی یا شوخی کردی؟!»

 مرحوم آقا ـ رضوان اللَه علیه ـ بارها می‌فرمودند:

برای رسیدن به مقصود و کمال و فنای الهی، این یک عمر ما خیلی زیاد است! انسان در یک عمر، می‌تواند چند مرتبه این راه را طی کند!

 این مطالب، شوخی نیست! إن‌شاءاللَه خدا آن روز را نیاورد و دست ما را بگیرد و ما را از خواب جهل و غفلت بیدار کند، ولی چنانچه توفیق الهی شامل حال بنده‌ای نشود و او در غفلت بماند، ممکن است در روز قیامت، ما بسیار سوزنده‌تر و جانگدازتر از آن افرادی که این مطالب به‌دست آنها نرسیده است، بگوییم: ﴿يَٰحَسۡرَتَىٰ عَلَىٰ مَا فَرَّطتُ فِي جَنۢبِ ٱللَهِ﴾. اینها یک دسته هستند.

 دستۀ دیگر افرادی هستند که یک مقدار جلو آمده‌اند؛ گناهی کرده‌اند، عمل صالحی انجام داده‌اند، دارای حالات مختلفی هستند، محبّتی دارند، اعتقادی دارند، ولکن تمام عیار نیامده‌اند. [خداوند می‌فرماید:] ﴿وَءَاخَرُونَ ٱعۡتَرَفُواْ بِذُنُوبِهِمۡ خَلَطُواْ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَءَاخَرَ سَيِّئًا عَسَى ٱللَهُ أَن يَتُوبَ عَلَيۡهِمۡ إِنَّ ٱللَهَ غَفُورٞ رَّحِيمٌ﴾.[[10]](#footnote-10) دستۀ دوم افرادی هستند که در زندگی خلط می‌کنند؛ گاهی عمل صالح، گاهی گناه! گاهی غفلت، گاهی توجه! به قول مرحوم آقا ـ رضوان اللَه علیه ـ که می‌فرمودند:

بعضی‌ها راهشان همین‌طور مستقیم است؛ مثل خطّ مستقیم! ولی بعضی‌ها [مقداری] راه می‌روند، ولی بعد به‌سمت دیگر کج و متمایل می‌شوند! دوباره به خطّ [مستقیم] برمی‌گردند، ولی دوباره کج می‌شوند! دوباره برمی‌گردند و همین‌طور دائماً در حال تمایل به یمین و یسار هستند و در یک خطّ مستقیم قرار ندارند.

 ﴿وَءَاخَرُونَ ٱعۡتَرَفُواْ بِذُنُوبِهِمۡ خَلَطُواْ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَءَاخَرَ سَيِّئًا﴾؛ اینها به ذنوب خود اعتراف می‌کنند. اینها مسلمان و شیعه هستند، ولی دنیا را با خلط و مزج بین ثواب و گناه طی می‌کنند؛ یعنی هم عمل صالح دارند و هم گناه دارند و هر دو را با هم قاطی کرده‌اند. اینها از جمله افرادی هستند که دل آنها پاک است، ولی بالأخره در اینجا دارای نوساناتی بوده‌اند. ﴿عَسَى ٱللَهُ أَن يَتُوبَ عَلَيۡهِمۡ إِنَّ ٱللَهَ غَفُورٞ رَّحِيمٌ﴾؛ إن‌شاءاللَه رحمت و عطوفت خداوند شامل حال اینها می‌شود و خداوند غفور و رحیم است!

## خصوصیات اصحاب الیمین و مقربین

 دستۀ دیگر اصحاب یمین هستند. ﴿وَأَمَّآ إِن كَانَ مِنۡ أَصۡحَٰبِ ٱلۡيَمِينِ﴾؛[[11]](#footnote-11) اینها افرادی هستند که از آن دستۀ قبل بالاتر و دارای حالات روحی و ملکات و مکاشفات روحانی هستند. ﴿فَسَلَٰمٞ لَّكَ مِنۡ أَصۡحَٰبِ ٱلۡيَمِينِ﴾؛ سلام از ناحیۀ پروردگار نسبت به اصحاب الیمین می‌آید! این هم یک دستۀ دیگر.

 و دستۀ دیگر آن افرادی هستند که دامن خود را از هر تعلّقی که به غیر او است، تکانده‌اند! و چشم خود را از هرچه غیر از او است، بسته‌اند! و هرچه غیر از او است، حتی نعمات الهیه و حُجب نوریه را هم کنار گذاشته‌اند، و چیزی جز جمال او را مشاهده نکرده‌اند، و راهی جز لقای او نپیموده‌اند، و مقصدی جز وصول به او در نظر نگرفته‌اند، و فکری جز فنای در ذات او در مخیّلۀ آنها خطور نکرده است! اینها مقرّبین هستند. ﴿فَأَمَّآ إِن كَانَ مِنَ ٱلۡمُقَرَّبِينَ \* فَرَوۡحٞ وَرَيۡحَانٞ وَجَنَّتُ نَعِيمٖ﴾.[[12]](#footnote-12)

 پس افراد دارای مراتب مختلف و حالات گوناگون هستند. همین‌طور خود این افرادی که در راه راست و مسیر صدق قدم برمی‌دارند، هم از نقطه‌نظر اهتمام نسبت به مطلب و هم از نقطه‌نظر اهمیت دادن به مسئله، دارای حالات مختلف و جدّیت‌ها و عزم‌های متفاوتی هستند. بعضی‌ها از همین دسته، نسبت به مسائل و نسبت به دین، به دید بسیط نگاه می‌کنند و دینی را می‌پسندند که فقط در اعضا و جوارح آنها متمرکز است و دیگر فکرشان به بیشتر از این ترقّی ندارد یا خودشان نمی‌خواهند آن را ترقّی بدهند. خدایی را پذیرفته‌اند که فقط در محدودۀ یک فکر بسیط و عامیانه است و دیگر نسبت به خصوصیات و معارف الهی توجهی نمی‌کنند. آن دین، چه دینی است؟ آن دین، دین عجائز است! نظامی می‌گوید:

از آن چرخه که گرداند زن پیر \*\*\* قیاس چرخِ گردنده همان گیر[[13]](#footnote-13)

 همین‌که انسان به صانع و به پروردگار اعتقاد پیدا کند، این دیگر برای او کفایت پیدا می‌کند و خود را نسبت به این مرتبه دلخوش و متوقف می‌کند. همین‌قدر تصور اینکه خدایی داریم، او را اشباع می‌کند و دیگر به سایر مسائل می‌پردازد و به مسائل دنیا رجوع می‌کند و نمی‌آید این مسئله را پیگیری کند. به‌صِرف اینکه خدایی داریم و او ما را آفریده و مَعادی هست، مطلب را تمام‌شده می‌پندارد. اینها هم یک دسته هستند، اما چه کسانی هستند؟ اینها عجائز هستند!

## اشعاری در تبیین معنای عبارت «عَلَیکُم بِدینِ العَجائِز»

 شاید مقصود امیرالمؤمنین علیه السلام از عَلَیکُم بِدینِ العَجائِز[[14]](#footnote-14) در قضیۀ آن پیرزن،[[15]](#footnote-15) این است که حداقل دینی که شما باید داشته باشید، دین این پیرزن است! یعنی در همین مرتبه‌ای که الآن این پیرزن متمرکز و ثابت است و با یقین در آن متوقف است، شما هم به همین‌اندازه در اعتقادتان ثابت باشید! اما آیا واقعاً امیرالمؤمنین علیه السلام ما را دعوت به همین مقدار می‌کند؟!

از آن چرخه که گرداند زن پیر \*\*\* قیاس چرخ گردنده همان گیر

 آیا معنای آن همین است؟ آیا آنچه راجع به سلمان و اصحاب خاصّ رسول خدا و امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام آمده، همین‌مقدار از دین است؟! آیا این معارفی که از ائمه علیهم السلام آمده، برای همین عوام و برای همین عجائز است؟! آیا آن اسراری که ائمه علیهم السلام کسی را قابل برای القای آن اسرار نمی‌دیدند و فقط بعضی از اصحاب خود را برای القاء آن اسرار اختیار و اصطفاء می‌کردند، همین دین است یا مسئله متفاوت است؟! پس این معارفی که از ائمه علیهم السلام رسیده، برای چه کسی رسیده است؟!

جهان، آنِ تو و تو مانده عاجز \*\*\* ز تو محروم‌تر کس دیده هرگز؟!

چو محبوسان به یک منزل نشسته \*\*\* به دست عجز پای خویش بسته

چه کردی فهم از دین[[16]](#footnote-16) العجائز \*\*\* که بر خود جهل می‌داری تو جایز؟!

 دین العجائز همین دینی است که فقط انسان از خلقت عالم و از وجود پروردگار یک ادراکی بکند؟! پس بقیه چه می‌شود؟! اینکه مسئله‌ای نیست! اینکه تکاملی نیست! اینکه معرفتی نیست! این اشعار، واقعاً اشعار عالی‌ای است! می‌فرماید:

نشستی چون زنان در کوی ادبار \*\*\* نمی‌داری ز جهل خویشتن عار

 پردۀ جهل به روی خودت انداخته‌ای و این پرده تو را از رسیدن به کمالات حاجز شده است. در آن محدودۀ فکر خودت همچون عنکبوت که بر درون تار تنیدۀ خودش گرفتار آمده، تو خودت را گرفتار کرده‌ای! خداوند فهم و ادراک تو را بالاتر قرار داده و وسایل هدایت را در وجود خود تو قرار داده است، آن وسایل را بیرون بیاور و آن وسائط را به‌کار ببند تا خود را از محدودۀ عرف و عوام خارج کنی.

میاسا روز و شب اندر مراحل \*\*\* مشو موقوف همراه رواحل

 این کاروان‌ها که دارند می‌روند، تو خود را موقوف با آنها نکن. این کاروان‌ها هر کدام به راهی می‌روند. معلوم نیست کاروان اجتماع با آن راهی که تو می‌روی، و کاروان زمان با آن مقصد و مقصود تو تطبیق کند.

خلیل‌آسا برو حق را طلب کن \*\*\* شبی را روز و روزی را به شب کن[[17]](#footnote-17)

 قوم و افراد زمان حضرت ابراهیم در چه وضعیتی زندگی می‌کردند و در چه موقعیتی بسر می‌بردند؟! ما الآن از وضعیت و ظروف زمان انبیای گذشته تعجب می‌کنیم و می‌گوییم: «مگر ممکن است قومی بت‌پرستی کنند؟! مگر ممکن است قومی اعتقاد به الوهیت و ربوبیت صانع را کنار بگذارند؟!» درحالی‌که خود ما به این بت‌پرستی گرفتار هستیم و هزارها بت و هزارها اندیشۀ باطل که ما را از رسیدن به مقصود باز می‌دارد، در درون نفس خود داریم. هزارها خدای مصنوعی و تراشیده بر دست و پای خود بسته‌ایم!

 در آن آیه که حضرت ابراهیم علی نبیّنا و آله و علیه السلام می‌فرماید: ﴿رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضۡلَلۡنَ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلنَّاسِ﴾؛[[18]](#footnote-18) «پروردگارا، این بت‌ها بسیاری از مردم را گمراه کرده‌اند»، آیا منظور حضرت ابراهیم این بت‌های ظاهری است؟! یعنی آن حضرت با آن مقام و با آن عظمت خود در مقام دعا و استغاثۀ به پروردگار می‌گوید: این بت‌های تراشیدۀ چوبی و آهنی، مردم را گمراه کرده‌اند؟! اینها که چیزی نیستند! پس مقصود از این بت چه بتی است؟ منظور از این بت، بت نفس است! منظور از این بت‌ها، جاذبه‌های عالم دنیا است که تعلّق انسان را به عالم دنیا تقویت می‌کند! منظور حضرت، این بت است؛ لذا اگر از نقطه‌نظر دقت بلاغی و ادبی به این آیه نگاه کنیم می‌بینیم که نمی‌فرماید: «إنّها» بلکه تعبیر به ﴿إِنَّهُنَّ﴾ می‌آورد! ﴿إِنَّهُنَّ﴾ برای مؤنث عاقل می‌آید؛ یعنی این اشیایی که در این دنیا هستند، آن‌چنان جاذبه دارند و آن‌چنان فریبندگی و جذابیت در آنها است که کأنّ برای انحراف افراد، دارای عقل و مکر و حیله و تجربه هستند و از نظر تعلّق به نفس، جنبۀ تدبیر و اداره و تعقل به خود می‌گیرند و انسان را در محدودۀ بُعد از پروردگار نگه می‌دارند و صرفاً یک موجود ثابت و راکد و ساکن نیستند، بلکه حیله‌گری و مکر و جاذبه دارند و عقل و فکر را می‌ربایند.

 ﴿فَمَن تَبِعَنِي فَإِنَّهُۥ مِنِّي﴾؛[[19]](#footnote-19) «هر کسی که به‌دنبال من بیاید، او از من است!» این معنا که انسان مقصود و مقصد خود را ماوراء این امور قرار بدهد، برای کمتر کسی حاصل می‌شود؛ و این همان مسئله‌ای است که رسالت پیغمبران و ائمه علیهم السلام به‌دنبال آن است.

## نقد نظریۀ عدم نیاز به پرداختن به معارف الهی

 از مرحوم آقا شیخ محمدعلی کاظمی که از بزرگان و علمای نجف بود، نقل می‌کنند که ایشان می‌گفتند:

اینکه ما به علوم و معارف الهی و حکمت نمی‌پردازیم، به‌خاطر این است که این مسائل در مقام عبادت و عبودیت، هیچ ضرورتی برای عبد ندارند! عبد در مقام عبودیت، باید عبودیت خود را بکند؛ حالا چه‌کار دارد مولا چه شخصی است؟! چه‌کار دارد مولا دارای چه اسماء و صفاتی است؟! چه‌کار دارد مولا دارای چه خصوصیاتی است؟! آیا مولای او مجرّد است یا مادّی است؟ آیا مولای او دارای اسماء و صفات کلّیه است یا نه؟ نحوۀ نزول وجود و اسماء کلّیه به چه نحو است؟ مراتب عالیه به چه کیفیت است؟ عبد باید عبودیت خود را بکند و دیگر به این مسائل نباید کار داشته باشد![[20]](#footnote-20)

 این حرف، حرفی بسیار اشتباه و بسیار دور از واقعیت است! چون ما هم قبول داریم که عبد باید عبودیت کند، ولی آیا همۀ عبدها یک مرتبه دارند؟! آیا ما عبد فراری نداریم؟! آیا ما عبدی که از حیطۀ مولویت خارج می‌شود و خودسر است، نداریم؟! آیا ما عبدی که دارای مراتب مختلفۀ از علم و اعتقاد و صفا و خلوص است، نداریم؟! بله، ما باید در مقام عبودیت باشیم؛ ولی چقدر فرق است بین آن عبدی که خداوند چشم او را باز کرده و او را به مقام یقین و معرفت رسانده و خطاب «أشهدُ أنّ محمّدًا عبدُه و رسولُه»[[21]](#footnote-21) و ﴿سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِيٓ أَسۡرَىٰ بِعَبۡدِهِۦ لَيۡلٗا مِّنَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ إِلَى ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡأَقۡصَا﴾[[22]](#footnote-22) شامل حال او می‌شود، با آن عبدی که هیچ‌گونه بصیرت و هیچ‌گونه معرفتی ندارد و همچون دین‌العجائز، یک اعتقاد بسیط را به‌عنوان دین برای خود پذیرفته است! آن‌وقت نتیجۀ آن این است که در مسائل، در قضایا، در فِتن، در آن مواردی که برای انسان مشکل است و در آن ظروفی که احوال مختلف، نتیجه‌های مختلف اعتقادی را برای انسان به‌وجود می‌آورد، می‌بینیم این شخص با دیدی باز و بصیرتی مؤکّد و یقینی کاملاً آشکار و روشن و قلبی مُستنیر و منیر می‌تواند به راه ادامه بدهد و افراد دیگر را هم هدایت کند و از مسائل پشت پرده اطلاع و به تمام زوایا و انحرافات إشراف داشته باشد! اما آن عبد دیگر که او هم در مقام عبودیت است، در این اوضاع و احوال هم خودش گمراه می‌شود و هم خلقی را گمراه می‌کند!

 عبد، عبد است؛ اما کدام عبد؟ اگر صرفاً انسان می‌بایست فقط به همین مسائل و به همین اعتقاد ظاهری بسنده و اکتفا کند، پس این علوم و معارفی که از اهل‌بیت و امیرالمؤمنین و سایر اولاد او و در قرآن کریم است و بسیاری از آنها حتی برای بزرگان هم هنوز منکشف نشده است، برای چه کسی آمده است؟! آیا برای دین‌العجائز آمده است؟! آیا برای صرف عبودیت آمده است؟! آن مقاماتی که برای اصحاب خاصۀ ائمه علیهم السلام مانند سلمان، جابر بن یزید جُعفی، میثم تمّار، سعید بن جُبیر و امثال اینها هست، مگر در سایر اصحاب یافت می‌شد؟! چرا ائمه به آنها نگفتند که نیازی به این علوم نیست و همان دین‌العجائز شما را کفایت می‌کند و دیگر سراغ بقیۀ مسائل نروید؟! پس این کلام کاملاً اشتباه و دور از موازین منطقی و علمی و شرعی و اعتقادی و الهی است.

 پس انسان برای رسیدن به این مطلب و این نقطه و این قلّه باید اسباب و ادواتی را که لازمۀ این وصول است، اختیار کند و دیگر آن مقداری که مربوط به دین‌العجائز است، کفایت نمی‌کند! دیگر صرف یک نماز ظاهری و یک روزۀ ظاهری کافی نیست! دیگر صرف یک اعتقاد خشک به مبدأ و معاد، انسان را به نتیجه نمی‌رساند، بلکه این راه مسائلی را می‌طلبد و اقتضای دیگری می‌کند! بله، هر کسی به آن راه می‌خواهد برود، خب مسئله روشن است؛ اگر نمازی بخواند که فقط صرفاً کلمات را در آن نماز اداء کند و جوارح و اعضای او آن تکالیف را اتیان کنند، مسئله تمام است! اگر روزه‌ای بگیرد که در آن روزه صرفاً افطار نباشد، اما غیبت و تهمت و هزار عمل زشت و حتی رفتن به مجالس لهو و لعب و محرّم باشد، روزۀ او صحیح است! اگر در نماز، ذهن و نفس او به هزار طرف از یمین و یسار تمایل داشته باشد و اصلاً متوجه آن مبدأ و معبود نباشد، آن نماز صحیح است! این همان نماز توضیح‌المسائلی است که صرفاً برای اداء تکلیف به آن توصیه می‌شود؛ اما آیا واقعاً این نماز، نماز است؟! آیا واقعاً این روزه، روزه است؟!

 پس رفتن به آنجا و حرکت به‌سوی آن نقطه و رسیدن به آن مقصود و آن کمال، راه دیگری را می‌طلبد. دیگر در اینجا باید انسان کاملاً حواس خود را جمع کند! هر جایی نمی‌تواند قدم بگذارد و حرکت کند؛ بلکه باید در هر نقطه، طبق تکلیف قطعی قدم بردارد و علم و فهم و ادراک و عقل خود را به‌کار بگیرد و از [نظر و مشورت] افراد خبیر و بصیر نسبت به این مسائل استفاده کند و باید به نهایت آن تکلیف واقف باشد!

 امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

کُن فِی الفِتنَةِ کابنِ اللَّبونِ؛ لا ظَهرٌ فَیُرکَبَ، و لا ضَرعٌ فَیُحلَب؛[[23]](#footnote-23)

«در فتنه‌ها مانند بچه شتر باش؛ نه پشتی دارد که بار بر او بنهند، و نه می‌توان از شیر او استفاده کرد.»

 این به‌خاطر این است که تکلیف در اینجا مشتبه است. انسان نمی‌تواند در هرجا قدم بگذارد و صرفاً هرچه به ذهنش می‌رسد، انجام بدهد! مبادا مشمول آیۀ شریفۀ ﴿قُلۡ هَلۡ نُنَبِّئُكُم بِٱلۡأَخۡسَرِينَ أَعۡمَٰلًا \* ٱلَّذِينَ ضَلَّ سَعۡيُهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ يَحۡسَبُونَ أَنَّهُمۡ يُحۡسِنُونَ صُنۡعًا﴾[[24]](#footnote-24) شویم! یعنی افرادی که سعی و تلاش آنها در حیات دنیا گمراه است و تلاش علی‌العمیاء و از روی نادانی است؛ ولی خیال می‌کنند کار خوب انجام داده‌اند! مطلب این‌طور است.

 لذا در هرجا باید طبق تکلیف عمل کرد. در جایی که مسئله مشتبه است، مدار تنازعات نفسانی است، ظرف و زمینه و بستر مناسب برای تبادلات اهواء و امور نفسانی است، از خدا خبری نیست، دائماً ظرف زد و خورد و کشاکش اهواء است، این به‌سمت خود می‌کشاند و آن به‌سمت خود می‌کشاند، در یک‌هم‌چنین زمینه‌ای کُن فِی الفِتنَةِ کابنِ اللَّبونِ؛ مانند ابن لبون باش! خودت را از مسائل کنار بکش و داخل در این فتن نشو!

 اما در طرف مقابل، اگر زمینۀ انجام امور و فعالیت وجود داشته باشد، [باید اقدام کرد.] همان‌طور که اگر انسان به راه خود یقین داشته باشد ـ مثل اینکه در زمان امام معصوم علیه السلام باشد ـ در آنجا نیامدن و ساکت بودن و توقف کردن و گوشۀ انعزال گزیدن، خلاف است!

 این دو مسئله در تاریخ اسلام اتفاق افتاده است. شما ببینید بعد از رسول خدا، امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و مطلب را بیان کرد، ولی [اکثر مردم] نپذیرفتند و حضرت هم گوشه نشینی اختیار کرد. در اینجا دیگر خود را با آن جریان خلط کردن، اشتباه است؛ بلکه باید به امیرالمؤمنین نگاه کنیم و ببینیم که او چه می‌کند تا ما هم همان کار را انجام بدهیم و نباید از دستورات او سرپیچی کنیم! وقتی هم که خلافت به امیرالمؤمنین می‌رسد، دیگر نباید در منزل نشست؛ بلکه باید آمد و او را کمک کرد!

 سعد وقاص یکی از افرادی است که در اسلام بسیار چهرۀ موجهی داشت[[25]](#footnote-25) و پدر همین عمر سعد بود. این شخص در زمان امارت و حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام با حضرت بیعت نکرد! گفت: «من نه با خلفای سابق بیعت کردم و نه با تو بیعت می‌کنم!» و خود را کنار کشید.[[26]](#footnote-26) چرا کنار کشید؟ چون امیرالمؤمنین را هم‌تراز و قرین با خودش می‌دید، لذا صریحاً می‌گفت: «اگر قرار به خلافت است، خلافت به من می‌رسد! خلافت شأن من است و من لایق برای خلافت هستم و دیگران این خلافت را غصب کرده‌اند!» لذا از امیرالمؤمنین کناره گرفت.[[27]](#footnote-27)

 نتیجۀ این کناره‌گیری این است که بعد از امیرالمؤمنین با دریوزگی به دربار معاویه می‌رود و معاویه او را محکوم می‌کند و می‌گوید: «ای سعد، از امیرالمؤمنین چه می‌گویی؟ باید بروی بالای منبر و علی را سبّ کنی!» سعد می‌گوید: «من چهار چیز از رسول خدا شنیده‌ام که اگر یکی از آنها راجع به من بود، از ثروت تمام زمین برای من مهم‌تر بود!» و شروع می‌کند آن چهار چیز را برای معاویه نقل می‌کند. بعد معاویه می‌گوید: «ای سعد، تو که اینها را از پیغمبر شنیده‌ای، چرا علی را کنار گذاشتی؟!» سعد هم به دروغ و فقط برای محاجّه گفت: «من که نشنیدم! من فقط دیدم فتنه‌ها و مسائل و مشکلات از هر طرف دارند هجوم می‌آورند، لذا خود را کنار کشیدم تا از درگیری مسلمین به دور باشم و دست من به خون آنها آغشته نشود!» معاویه که آدم خیلی باهوشی بود گفت: «اینهایی را که تو برای علی نقل می‌کنی، مُبرّر ذمۀ تو نیست! تو این مسائل را از علی نقل می‌کنی، اما خود را از او کنار می‌کشی و برای من دلیل می‌آوری!»[[28]](#footnote-28)

 خیلی باید دقت کنیم؛ چون این مسئله برای تک‌تک ما است! مرحوم آقا در این زمینه کلام عجیب و مهمّی دارند. ایشان می‌فرمایند:

ای سعد، تو خود را از علی کنار می‌کشی و علی را در این زمینه تنها می‌گذاری! آیا تو از اصحاب مهمّ رسول خدا بودی یا نبودی؟! آیا تو به‌عنوان رئیس گروه تیراندازان در جنگ بودی یا نبودی؟![[29]](#footnote-29) آیا همه تو را به‌عنوان یکی از افراد شجاع و صدر اول اسلام می‌شناختند یا نمی‌شناختند؟! پس تو با این موقعیت و با این شخصیت و شأنیتی که می‌توانستی نفوذ بسیاری در افراد داشته باشی و مردم روی شخصیت تو حساب باز کرده بودند، به چه دلیل علی را تنها گذاشتی؟! اگر تو در جنگ صفین یا در جنگ جمل و امثال‌ذلک همراه با علی بودی، آیا اویس و عمار کشته می‌شدند؟! آیا این‌همه خون از مسلمان‌ها می‌ریخت؟! پس تو با سکوت و با کنار رفتن خود، زمینه را برای نفوذ شیطان در افراد غافل و جاهل مهیّا کردی![[30]](#footnote-30)

 خیال نکنیم که سکوت ما مسئله را تمام می‌کند، نه‌خیر! به همان‌اندازه که نقش مخالفین و معاندین در هدم اعتقادات و مبانی اصیل می‌تواند مؤثّر باشد، به همان‌مقدار هم سکوت ما، سکوت خیانت‌بار است و زمینه را برای غفلت غافلین و جهل جاهلین مهیّاتر می‌کند! اگر مردم شام و مردم جمل می‌دیدند که سعد در لشگر امیرالمؤمنین آمده، شاید زمینه و ظرف عوض می‌شد!

 پس اینجا همان نقطه‌ای است که شیطان می‌آید و انسان را گول می‌زند و می‌گوید: «خود را از مسائل کنار بکش، آسودگی و تنعّم و راحتی را پیشۀ خود ساز تا از مسائل در امان بمانی!»

 پس باید به تکلیف قیام کرد. در جایی که انسان نباید کار کند و نباید دخالت کند، نرود و دخالت نکند! در جایی که از انسان حرف نمی‌پذیرند و مسئله مشکل‌تر و سخت‌تر می‌شود و آشوب به‌پا می‌شود و آن جریان به راه خود ادامه می‌دهد و برای انسان غیر از دردسر چیزی ندارد، در آنجا انسان باید «کُن فِی الفِتنَةِ کابنِ اللَّبونِ» باشد؛ اما در جایی که حضور انسان می‌تواند نقطۀ مثبتی در تثبیت مرام صحیح و مرام حق باشد، جدایی و انعزال حرام است و خیانت تلقّی می‌شود! این رسیدن به تکلیف است.

 امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوید: باید این‌طور باشید تا در زمرۀ مقرّبین باشید و تمام آنچه خدا به ما داده است، آنها را هم به شما بدهیم! امیرالمؤمنین راه را بیان کرده است، منتها نفس ما می‌آید و زمینه‌های مناسبی را که می‌بیند، می‌پوشاند و با مطالب موافق تطبیق می‌دهد و توجیه می‌کند.

 امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

ما أسرّ إلَی رسول اللَه صلّی اللَه علیه و [آله] و سلّم شیئًا کتَمَه عَن النّاسِ إلاّ أن یُؤتی اللَه عزّوجلّ عبدًا فهمًا فی کتابه؛[[31]](#footnote-31)

«پیغمبر هیچ مطلبی را [خصوصی] به من نگفت و هیچ سرّی را برای من فاش نکرد که آن را از مردم کتمان کرده باشد، مگر اینکه خدا فهم [خاصّی از] کتاب را به عبد خودش عطا کند!»

یعنی او همۀ مطالب را گفت و هر گونه زمینۀ مناسبی را برای مردم به‌وجود آورد، ولکن فهم‌ها متفاوت است و ایادی شیطان بسیار است و نفوس و اهواء انفسیه در اینجا محلّ جولان است و نقش بازی می‌کنند و مردم را به راه‌های متفاوت می‌برند.

 حافظ می‌فرماید:

تو کز سرای طبیعت نمی‌روی بیرون \*\*\* کجا به کوی طریقت گذر توانی کرد

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی \*\*\* غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

 یعنی تو که از سرای طبیعت و تعلقات به ماده بیرون نمی‌روی، کجا به کوی طریقت گذر توانی کرد؟!

 اینها برای چیست؟ اینها برای غبارهایی است که ما آنها را به‌وجود آورده‌ایم، اینها برای ظلماتی است که آن را بر خود هموار کرده‌ایم، و وقتی که ظلمت و کدورات و تعلّقات بیاید، طبعاً نور خارج می‌شود و عالم ارواح و عالم انوار رخت برمی‌بندد. عالم انوار در جای خود محفوظ است، عالم قدس و عالم وصول و حریم امن الهی در جای خودش هست و نیازی به دعوت [به سمت آن] نیست؛ ما فقط تعلّق را از بین ببریم، در همان لحظه ببینیم که احساس سبکی می‌کنیم یا نمی‌کنیم؟! ما فقط فکر خود را از دنیا برگیریم، آن‌وقت ببینیم که خدا در آنجا حضور دارد یا حضور ندارد؟! این یک مسئله است.

 اما [حضرت حافظ] در ادامه یک شعر دیگر هم دارد که برای مخلَصین است؛ همان‌هایی که اهل حساب و کتاب هستند! می‌فرماید:

ولی تو تا لب معشوق و جام مِی خواهی \*\*\* طمع مدار که کار دگر توانی کرد[[32]](#footnote-32)

یعنی تا زمانی که تو به‌دنبال رسیدن به نعمات الهی و فیوضات آن عالم و مکاشفات روحانی و صور معنوی و أعلیٰ علیّین و حور و غلمان هستی و مصاحبت با آنها را مدّنظر داری، این مسئله تو را از یاد آن هدف هم صارف است.

 خیلی عالی می‌گوید! می‌گوید اگر می‌خواهی به آن نقطه و به آن قلّه برسی، حتی پایین‌ترها را هم زمین بگذار! یعنی دنیا که هیچ، دنیا که ظلمت است؛ حتی از رسیدن به آن نعمات الهی در مظاهر جمال و در نزول اسماء جمالیه در عوالم ملکوت و جبروت و مثال هم باید بگذری!

ولی تو تا لب معشوق و جام مِی خواهی \*\*\* طمع مدار که کار دگر توانی کرد

آن کار دگر چیست؟ رسیدن به ذات است! [بزرگان] شوخی نکرده‌اند! اینها همه واقعیت دارد! آنها رفته‌اند و رسیده‌اند و حالا دارند برای ما خبر آن را می‌آورند.

 حضرت موسی چه کرد؟ حضرت موسی فقط به همین رسیدن به پیغمبری که اکتفا نکرد. خدا حضرت موسی را پیغمبر کرد و او را به مقام وحی رساند و از احکام و مبانی و معارف خود در درون او قرار داد و او را برای هدایت افراد فرستاد. همۀ اینها محفوظ، اما هنوز مراتب کمالیۀ حضرت موسی تمام نشده بود. گرچه حضرت موسی در میان مردم است و گرچه به تکلیف تبلیغ مشغول است و گرچه به اراده و اذن و امر پروردگار است، اما یک مسائل دیگری هم هست که خدا برای آن مسائل می‌گوید: «باید بلند شوی و از قوم خود جدا شوی و بیرون بیایی! باید از این تعلقات دست برداری! باید از بودن با مردم یک قدری کناره‌گیری کنی!»

 ﴿وَوَٰعَدۡنَا مُوسَىٰ ثَلَٰثِينَ لَيۡلَةٗ وَأَتۡمَمۡنَٰهَا بِعَشۡرٖ﴾؛[[33]](#footnote-33) یعنی ما با موسی وعدۀ ملاقات می‌گذاشتیم که از قوم خود بیرون بیا! آیا خدا نمی‌توانست در همان زمانی که حضرت موسی در میان مردم به تبلیغ مشغول است، این معارف و این کمالات را برای او قرار دهد؟! می‌توانست، ولی نظام او نظام دیگری است، نظام او اقتضای یک راه خاص را می‌کند! پیغمبر برای رسیدن به اینجا باید به غار حراء برود. موسی برای رسیدن به اینجا باید از قوم خود فاصله بگیرد و بیرون بیاید تا دیگر سر و صداها و رفت و آمدها را نشنود.

 امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر در آن نامه خطاب می‌فرمایند:

وَ اجعَل لِنَفسِکَ فیما بَینَکَ و بَینَ اللَهِ [تعالی] أفضَلَ تلکَ المَواقیت و أجزَلَ تلکَ الأقسام، وَ إن کانَت کُلُّها لِلَّهِ إذا صَلُحَت فِیها النِّیَّةُ و سَلُمَت مِنها الرّعیّة.[[34]](#footnote-34)

یعنی برای خود بین خود و خدا بهترین اوقات شبانه‌روز را اختیار کن و بهترین تقسیم را برای خودت بردار؛ اگرچه تمام این کارها برای خدا است.

 خیلی دقیق است! حضرت می‌فرماید: می‌دانم که نیّت تو پاک است و می‌دانم که از طرف من برای رتق و فتق امور این مردم رفته‌ای و داری به این تکلیف خود عمل می‌کنی، ولی تکالیف تفاوت می‌کند و هر تکلیفی به‌جای خود محفوظ است! صبحانه انسان را از ناهار بی‌نیاز نمی‌کند. آبی که شما در صبح خورده‌اید، شما را از آن آبی که بعد از ظهر [نسبت به آن] عطش پیدا بی‌نیاز می‌کنید، نمی‌کند. تنفسی که در این لحظه می‌کنید، شما را بی‌نیاز از تنفس بعدی نمی‌کند. نمازی که در صبح می‌خوانید، شما را بی‌نیاز از نماز ظهر و مغرب و عشا نمی‌کند. هر کدام برای خود محفوظ است و هر کدام یک اثر مختصّ به خود را دارد. یعنی اگر [مالک] بخواهد فقط به عزلت بگذراند و افضل اوقات را همۀ اوقات قرار بدهد و به کار مردم نرسد، در بعضی از جهات وجودی ناقص می‌ماند و به کمال نمی‌رسد؛ و اگر بخواهد اوقات خود را به رتق و فتق امور بگذراند و به آن افضل اوقات و رسیدگی به خود و خلوت با خدا در گوشۀ عزلت و جدای از مردم [توجه نکند]، باز به آن کمال نمی‌رسد. امیرالمؤمنین می‌فرماید: کار مردم و رسیدگی به آنها به‌جای خود، اما پرداختن به خودت هم به‌جای خود!

 «وَ اجعَل لِنَفسِکَ فیما بَینَکَ و بَینَ اللَهِ [تعالی] أفضَلَ تلک المواقیت و أجزَلَ تلک الأقسامِ»؛ حضرت نمی‌فرماید: یک ساعت در شبانه‌روز، بلکه می‌فرماید: بهترین ساعت شبانه‌روزت را برای خود قرار بده! «وَ إن کانَت کُلُّها لِلَّهِ إذا صَلُحَت فِیها النّیةُ»؛ اگرچه همۀ آن برای خدا است و خداوند بر همۀ اینها به تو اجر می‌دهد و موجب رشد و سعۀ وجودی تو می‌شود، ولکن هر چیزی به‌جای خودش محفوظ است.

 اهل‌سنّت از پیغمبر اکرم روایت می‌کنند که حضرت فرمودند:

لَولا تَکثیرٌ فی کَلامِکُم و تَمریجٌ فی قُلوبِکُم لَرَأیتُم ما أرَی و لَسَمِعتُم ما أسمَع؛[[35]](#footnote-35) «اگر این ذهن آشفتۀ شما نبود و کثرت گفتار در زبان شما نبود، آنچه من می‌دیدم، شما هم می‌دیدید و آنچه من می‌شنیدم، شما هم می‌شنیدید!»

یعنی این راه، مراقبه لازم دارد! این راه، زحمت دارد! برای رسیدن به این راه و این مقصود، ابراهیم خلیل باید امتحانات خود را طی کند و در یک‌هم‌چنین روزی اسماعیل خودش را ذبح کند: ﴿وَإِذِ ٱبۡتَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِ‍ۧمَ رَبُّهُۥ بِكَلِمَٰتٖ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامٗا﴾.[[36]](#footnote-36)

 این مسئله اختصاص به حضرت ابراهیم ندارد، بلکه مربوط به تک‌تک ما است. هر کدام از ما اگر این مرتبه و رسیدن به این نقطه را می‌خواهیم، باید بدانیم که آن راهی که خداوند برای گذشتگان قرار داده است، برای ما هم قرار می‌دهد! حالا این گوی و این میدان!

## معنای صبار و شکور و ثمرۀ داشتن این دو صفت

 حالا متوجه شدیم ﴿صَبَّارٖ شَكُورٖ﴾ به چه معنا است؟! رسیدن به اینجا صبر می‌خواهد؛ نه صبر [معمولی، بلکه] فوق صبر و فوق تحمل می‌خواهد! از قدیم گفته‌اند: «هر کس بیشتر پول می‌دهد، بیشتر آش می‌گیرد!»[[37]](#footnote-37) اگر دین‌العجائز می‌خواهید، در آن دنیا هم به همین‌مقدار نصیب تو است؛ اما اگر آنچه بزرگان می‌خواهند و آنچه حضرت موسی و حضرت ابراهیم به‌دنبال آن بوده است می‌خواهیم، صبّاریت لازم است! باید خیلی صبر کنیم، باید خیلی تحمل کنیم و باید توفیق صبر و توفیق تحمل را هم از او بخواهیم.

 حالا که خدا انسان را مبتلا کرده است، می‌گوید: شکر آن را هم بجای بیاور! نه‌اینکه فقط صبر کنی! یا صبر کنی و فحش بدهی و ناسزا بگویی! یا صبر کنی و در دل خود غُرغُر بزنی! نه جانم، صبر کن و بگو به‌به چه عالی است! صبر کن و شکر آن را بجای بیاور! آن‌وقت می‌شوی شکور! پس هم خیلی صبر می‌خواهد و هم خیلی شکر می‌خواهد، ولی نتیجۀ آن چیست؟ دیگر نتیجۀ آن را بایست إن‌شاءاللَه به برکت امام زمان و دستگیری مقام ولایت، خدا همۀ ما را برساند تا ببینیم چه نتیجه‌ای دارد.

 نتیجۀ آن القاء مقام توحید است که خدا در این دهه به حضرت موسی در کوه طور [عنایت] کرده است. حضرت موسی هم کم درد سر نکشیده است:

شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد \*\*\* که چند سال به جان خدمت شعیب کند[[38]](#footnote-38)

 و سایر مسائلی که برای او [پیش آمد.] این ذکر، القاء آن مقام معرفت توحید است که به‌واسطۀ آن اربعین برای حضرت موسی پیش آمد. در تهلیلات این دهه می‌خواندیم:

 «لا إلهَ إلّا اللَهُ عَدَدَ اللَّیالی و الدُّهورِ، لا إلهَ إلّا اللَهُ عَدَدَ أمواجِ البُحورِ، لا إلهَ إلّا اللَهُ و رَحمَتُهُ خَیرٌ مِمّا یَجمَعونَ، لا إله إلّا اللَهُ عَدَدَ الشَّوکِ و الشَّجَرِ، لا إلهَ إلّا اللَهُ عَدَدَ الشَّعرِ و الوَبَرِ لا إلهَ إلّا اللَهُ عَدَدَ الحَجَرِ و المَدَرِ، لا إلهَ إلّا اللَهُ عَدَدَ لَمحِ العُیونِ، لا إلهَ إلّا اللَهُ فی اللَّیلِ إذا عَسعَسَ و الصُّبحِ إذا تَنَفَّسَ، لا إلهَ إلّا اللَهُ عَدَدَ الرّیاحِ فی البَراری و الصُّخورِ، لا إلهَ إلّا اللَهُ مِنَ الیَومِ إلَی یَومِ یُنفَخُ فی الصّوَرِ.»[[39]](#footnote-39)

 اینها همه القاء مقام توحید ذاتی است، لذا ما باید این اربعین را خیلی گرامی بداریم؛ به‌خصوص این دهۀ ذی‌حجّه که آثار و نزولات و جذبات توحیدی بسیار عجیبی در این دهه هست.

 اللَهمّ إنّا نَرغَبُ إلَیکَ فِی دَولَةٍ کَرِیمَةٍ تُعِزُّ بِها الإسلامَ و أهلَهُ و تُذِلُّ بِها النِّفاقَ و أهلَهُ و تَجعَلُنا فِیها مِنَ الدُّعاةِ إلَی طاعَتِکَ و القادَةِ فی سَبِیلِکَ و تَرزُقُنا بِها کَرامَةَ الدُّنیا و الآخِرَةِ.[[40]](#footnote-40)

 خدایا در این روز عیدی ما را ظهور و فرج امام زمان علیه السلام قرار بده. عیدی ما را ظهور حکومت عدل مقام ولایت مقرّر بفرما. «تُعِزُّ بِها الإسلامَ و أهلَهُ»؛ در این حکومت اسلام و اهل آن عزیز می‌شود، «وَ تُذِلُّ بِها النِّفاقَ و أهلَهُ»؛ و نفاق و اهل آن ذلیل می‌شود. ایادی شیطان و دست‌های شیطان همه قطع می‌شود. همۀ آن ایادی مقطوع است و راه به‌سوی تو هموار می‌شود.

 «وَ تَجعَلُنا فِیها مِنَ الدُّعاةِ إلَی طاعَتِکَ»؛ خدایا در هم‌چنین حکومتی ما را از داعیان خلق به طاعت خود قرار بده! «وَ تَرزُقُنا بِها کَرامَةَ الدُّنیا و الآخِرَةِ»؛ و کرامت و وصول به أعلیٰ مرتبۀ نعیم و رَوح و ریحان خود را نصیب ما بفرما.

 برای سلامتی و تعجیل در ظهور و فرج امام زمان علیه السلام، سه صلوات ختم کنید.

 اللَهمّ صلّ علَی محمدٍ و آل‌محمدٍ

1. نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ١٦٩. [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره نصر (١١٠). نور ملکوت قرآن، ج ٢، ص ٥٤٠:

«چون نصرت و پیروزی خداوندی رسید، و دیدی که مردم دسته‌دسته در دین خدا وارد می‌شوند، در این حال با حمد پروردگارت تسبیح او را بجای آور، و از او طلب غفران بنما که حقّا او آمرزنده و توّاب است.» [↑](#footnote-ref-2)
3. مجموعه رسائل ابن عربی (٣ جلدی)، ج ١، ص ٦٥٤، صلوات خاصۀ محیی‌الدّین بر پیغمبر اکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم. [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره ابراهیم (١٤) آیه ٥. [↑](#footnote-ref-4)
5. نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ٤٩٣: «الدّنیا دارُ مَمَرٍّ لا دارُ مَقَرٍّ».

عنوان بصری، ج ٢، ص ٥٧: «دنیا جای مَمَرّ و عبور و آخرت محلّ ثبات و قرار است.» [↑](#footnote-ref-5)
6. سوره مؤمنون (٢٣) آیه ٣٧. معاد شناسی، ج ٥، ص ٢٥٧:

«غیر از زندگی دنیا چیزی نیست؛ ما زنده می‌شویم و می‌میریم، و برای ما بعث و نشور و حشری نخواهد بود.» [↑](#footnote-ref-6)
7. سوره عنکبوت (٢٩) آیه ٦٤. [↑](#footnote-ref-7)
8. سوره زمر (٣٩) آیه ٥٦. امام شناسی، ج ٥، ص ١٥٣:

«(گفتار ستمگران است در روز قیامت که) ای حسرت و ندامت برای من بر آنچه من دربارۀ جنب خدا کوتاهی کرده‌ام.» [↑](#footnote-ref-8)
9. نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ٨٤. معاد شناسی، ج ٥، ص ٢١٩:

«امروز روز عمل است و حسابی نیست؛ و فردا روز حساب است و کرداری نیست.» [↑](#footnote-ref-9)
10. سوره توبه (٩) آیه ١٠٢. معاد شناسی، ج ٣، ص ٩٤:

«و جماعت دیگری هستند که به گناهان خود اعتراف نموده، مقداری از اعمال صالحه انجام داده‌اند و مقداری از اعمال زشت بجای آورده‌اند. شاید خداوند از گناه آنها درگذرد، و به‌درستی‌که خداوند غفور و رحیم است.» [↑](#footnote-ref-10)
11. سوره واقعه (٥٦) آیه ٩٠ و ٩١. معاد شناسی، ج ٧، ص ٢٧:

«و امّا آن کسانی که از اصحاب سعادتند پس سلام خدا بر آنها از جانب تو باد، یعنی بشارتِ سلامت پیوسته به آنها می‌رسد.» [↑](#footnote-ref-11)
12. سوره واقعه (٥٦) آیه ٨٨ و ٨٩. اسرار ملکوت، ج ٢، ص ٦٨:

«و اگر این فرد از زمره مقرّبین و نزدیکان درگاه احدیّت است. پس جزای او عالم انبساط و فرح و سرور بی‌پایان و ریحان و گل و بهشت خاصّ و مخصوص می‌باشد.» [↑](#footnote-ref-12)
13. خ.ل: از آن گیر. [↑](#footnote-ref-13)
14. کلّیات حکیم نظامی گنجوی، ج ١، بخش ٢، ص ٨١. [↑](#footnote-ref-14)
15. رجوع شود به اللَه شناسی، ج ١، ص ١٩٨، تعلیقه ٤. [↑](#footnote-ref-15)
16. خ ل: ازین دین. [↑](#footnote-ref-16)
17. گزیده ابیاتی از گلشن راز، ص ٢٦ و ٢٧. [↑](#footnote-ref-17)
18. سوره ابراهیم (١٤) آیه ٣٦. [↑](#footnote-ref-18)
19. سوره ابراهیم (١٤) آیه ٣٦. [↑](#footnote-ref-19)
20. رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ٢، ص ٤١١. [↑](#footnote-ref-20)
21. امام شناسی، ج ١٢، ص ١٢٥:

«گواهی می‌دهم که محمد بنده او و فرستادۀ او است.» [↑](#footnote-ref-21)
22. سوره إسراء (١٧) آیه ١. نور ملکوت قرآن، ج ١، ص ٣١١، تعلیقه ١:

«پاک و مقدّس است آن خداوندی که بندۀ خود را در شب سیر داد از مسجدالحرام تا مسجد أقصی.» [↑](#footnote-ref-22)
23. نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ٤٦٩. [↑](#footnote-ref-23)
24. سوره کهف (١٨) آیه ١٠٣ و ١٠٤. اللَه شناسی، ج ٢، ص ٣:

«بگو (ای پیامبر،) آیا من شما را آگاه بنمایم بر آن کسانی که اعمالشان زیان‌بارتر است؟! آنان کسانی هستند که سعی و کوشش آنها در راه تحصیل زندگانی پایین‌تر و پست‌تر گم شده است، درحالی‌که خودشان می‌پندارند که از جهت کار و کردار، نیکو عمل می‌نمایند!» [↑](#footnote-ref-24)
25. رجوع شود به الإستیعاب، ج ٢، ص ٦٠٧. [↑](#footnote-ref-25)
26. رجوع شود به الکامل، ج ٣، ص ١٩١. [↑](#footnote-ref-26)
27. رجوع شود به الجمل، شیخ مفید، ص ٩٥ و ٩٧. [↑](#footnote-ref-27)
28. رجوع شود به مروج الذهب، ج ٣، ص ١٤ و ١٥؛ الأمالی، شیخ طوسی، ص ١٧١؛ البدایة و النهایة، ابن‌کثیر، ج ٨، ص ٧٧. [↑](#footnote-ref-28)
29. رجوع شود به الإستیعاب، ج ٢، ص ٦٠٧. [↑](#footnote-ref-29)
30. رجوع شود به مبانی تشیّع، ص ١٤٢ و ١٤٣. [↑](#footnote-ref-30)
31. قوت القلوب، ج ١، ص ٩٢؛ إحیاء علوم الدین، ج ٣، ص ١٢٢. [↑](#footnote-ref-31)
32. دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ١٤٣. [↑](#footnote-ref-32)
33. سوره اعراف (٧) آیه ١٤٢. امام شناسی، ج ١٠، ص ١٦٥:

«و ما با موسی سی شب را (برای ملاقات و تکلّم) وعده نهادیم؛ و آن سی شب را به ده شب دیگر تمام کردیم.» [↑](#footnote-ref-33)
34. نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ٤٤٠. ولایت فقیه در حکومت اسلام، ص ٤، ص ٩٥:

«بهترین و با فضیلت‌ترین اوقات را از تمام این اوقاتی که برای مردم مصرف می‌کنی، آن وقتی قرار ده که خودت مابین خود و خدا خلوت داری! جزیل‌ترین و بافضیلت‌ترین اوقات را آن وقت قرار بده؛ اگرچه همۀ این وقت‌ها مال خدا است و همۀ این کارها مال او است، اگر نیّت صالح باشد و رعیّت در سلامت بسر ببرند؛ ولیکن آن وقتی را که می‌خواهی میان خود و خدا به راز و نیاز مشغول باشی، باید پاکیزه‌ترین اوقات تو باشد!» [↑](#footnote-ref-34)
35. انوار الملکوت، ج ١، ص ٧٧؛ المیزان، ج ٥، ص ٢٧٠. [↑](#footnote-ref-35)
36. سوره بقره (٢) آیه ١٢٤. امام شناسی، ج ١، ص ١٢٧:

«و یاد آور وقتی را که خداوند ابراهیم را به‌امتحاناتی آزمایش نمود و او از عهدۀ آنها به‌خوبی برآمده، آنها را تامّ و تمام بجای آورد، خداوند فرمود: حال من تو را بر مردم امام قرار دادم!» [↑](#footnote-ref-36)
37. امثال و حکم، ج ٣، ص ١٥٩:

«هرچه پول بدهی آش می‌خوری.» [↑](#footnote-ref-37)
38. دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ١٨٨. [↑](#footnote-ref-38)
39. المزار الکبیر، ابن‌مشهدی، ص ٤٤١. معاد شناسی، ج ٦، ص ٣٢:

«١ـ به تعداد یکایک شب‌ها و روزگارها، خدائی جز خدا نیست.

٢ـ به تعداد یکایک موج‌های دریاها، خدائی جز خدا نیست.

٣ـ خدائی جز خدا نیست؛ و رحمت او مورد پسند و انتخاب است از چیزهائی را که مردم گرد می‌آورند.

٤ـ به تعداد یکایک خارها و درخت‌ها، خدائی جز خدا نیست.

٥ـ به تعداد یکایک موها و کُرک‌ها، خدائی جز خدا نیست.

٦ـ به تعداد یکایک سنگ‌ها و کلوخ‌ها، خدائی جز خدا نیست.

٧ـ به تعداد یکایک برهم نهادن چشم‌ها، خدائی جز خدا نیست.

٨ـ خدائی جز خدا نیست، در شب که می‌گذرد و سیاهیش عالم را می‌گیرد، و در صبح که می‌درخشد و نور می‌دهد.

٩ـ به تعداد یکایک بادهائی که در بیابان‌ها و سنگ‌ها می‌وزد، خدائی جز خدا نیست.

١٠ـ خدائی جز خدا نیست، از امروز تا روزی که در صور دمیده شود و قیامت بر پا گردد.» [↑](#footnote-ref-39)
40. الکافی، ج ٣، ص ٤٢٤. وظیفه فرد مسلمان در إحیای حکومت اسلام، ص ٣٥:

«بار پروردگارا، ما جمیع گروه شیعیان با تضرّع و ابتهال به درگاه تو از سویدای دل خواهانیم که دوره‌ای پسندیده پیش آوری که در آن دوران، اسلام و یاورانش را سربلند فرموده و نفاق و پیروانش را ذلیل و خوار گردانی و ما را از داعیان به فرمانبرداری و از رهبران آنها به راه خودت قرار دهی و بدین سبب از مواهب عالیه و نفائس خزانۀ جودت در دنیا و آخرت روزی ما فرمایی!» [↑](#footnote-ref-40)